

نمونه‌هایی از لطیفه‌های نبوی در متون ادبی

مهین پناهی*

چکیده

این پژوهش درصدد پاسخ به این پرسش است که پیامبر اکرم^(ص) با وجود «ما خُطِبَ به» بودن قرآن مجید و با وصف «ما ینطق عن الهوی» و «إنک لعلی خلق عظیم» آیا سخنان لطیفه آمیز می‌گفتند؟ اگر این گونه است، لطیفه‌های آن حضرت شامل چه نوع لطیفه‌هایی است؟ بیشتر کدام عناصر را به کار برده‌اند؟ آیا برای لطیفه محدودیت‌هایی هم قائل بوده‌اند؟ این پژوهش نشان می‌دهد پیامبر اکرم^(ص) گهگاه مزاح می‌کردند و لطیفه می‌گفتند. اما هرگز از محدوده اخلاق خارج نمی‌شدند. سخنان لطیفه‌آمیز آن حضرت دو دسته‌اند: دسته اول لطیفه‌های حکیمانه است؛ دسته دوم لطیفه‌های عام که پیچیدگی کمتری دارد. لطیفه‌های عام، به دو نوع موقعیتی و عبارتی تقسیم می‌شوند. لطیفه‌های عبارتی شامل بلاغت‌های زبانی مانند ایهام، ایجاز، ایجاد شگفتی زبانی و رفتاری، تضاد و تناقض (در مفهوم صنعت ادبی) است. همچنین بخشی از لطیفه‌ها، لطیفه‌های تعلیمی است. لطیفه‌های نبوی بیشتر از نوع زبانی و عبارتی است و نشانه‌ها و نمادهای طنز که در آنها تحقیر و توهین به دیگران باشد، در آنها دیده نمی‌شود. اما از آنجا که اصطلاح طنز گاهی در حوزه‌های تحقیر و توهین افراد یا مسائل اجتماعی جولان می‌دهد و ساحت حضرت ختمی مرتبت از آن مبرا است؛ از سوی دیگر، تاکنون کسی در نام‌گذاری اینگونه سخنان آن بزرگوار اقدام نکرده است. نگارنده برای حفظ ادب شرعی همه انواع ملاحظات‌های زبانی و لطایف نبوی را با اصطلاح «لطیفه» نام‌گذاری کرده است.

واژگان کلیدی: متون ادب فارسی، لطایف کلامی، حضرت محمد^(ص).

مقدمه

بخشی از آثار ادبی فارسی را مجموعه‌هایی تشکیل می‌دهد که حکایتگر عاطفی، ذهنی، انتقادات و ارزش‌های مردم دوران مختلف است. این شیوه‌های بیانی به شکل مطایبه^۱، فکاهه^۲، هزل^۳، هجو^۴ و هجا رایج است و این نوع ادبی طنز^۵ نام گرفته است. آرتور پلارد این قبیل نوشته‌ها را بسیار دقیق تقسیم‌بندی و نامگذاری کرده است: مضحکه یا نظیره‌سازی مضحک^۶، بدگمانی و بدبینی به انسان^۷، فکاهی و شوخی^۸، هتاک و دشنام^۹، کنایه و ابهام^{۱۰}، نقیضه^{۱۱}، هجو و تقلید مسخره‌آمیز از سبک بیان^{۱۲}، تمسخر و استهزاء^{۱۳}، طعنه و کنایه نیشدار^{۱۴}، شماتت کنایه‌آمیز به هزل^{۱۵}، طنز^{۱۶} و خوش ذوقی و نکته‌پردازی و نکته‌سنجی و بدلگی^{۱۷} (پلارد، ۱۳۸۳: ۹۹).

ملویل کلارک موضوع طنز را بی‌نهایت دانسته و گفته است: «جهان طنز روی یک بیضی به دور دو کانون افشای بلاهت و تنبیه رذالت، در نوسان است و مقولات شوخی، جدی مبتذل و آموزنده را دربر می‌گیرد. دامنه‌اش از نهایت شقاوت و خشونت تا غایت شکوه و ظرافت است... لحن‌های گوناگون، طیف طنز را ارائه می‌دهد. بذله، فکاهی، تمسخر، کنایه، طعنه، بدبینی و هتاک» (همان: ۹).

رفیع ضیائی در مقاله‌ای با عنوان «مقولات کلی شوخ طبعی» می‌گوید: «معمولاً در ایران اغلب آثاری را که در گونه (ژانر) کلی شوخ طبعی نوشته، گفته، به نمایش در آمده یا مصور می‌شوند، با عنوان طنز نام‌گذاری کرده و از مقولات دیگر شوخ طبعی نام نمی‌برند» (موسوی، ۱۳۸۵: ۹).

1. Joke.
2. Jest.
3. Facetious.
4. Lampoon.
5. Satire.
6. Burlesque.
7. Cynicism.
8. Humor.
9. Lnvective.
10. Irony.
11. Paradox.
12. Parody.
13. Ridicule.
14. sarcasm.
15. sardonic.
16. satire.
17. wit.

دامنه طنزهای اجتماعی و فردی گاهی از حدود اخلاق فراتر می‌رود و واژه‌های
رکیک آن را به هجو و تلخی سوق می‌دهد. مانند انتقاد سعدی از قاری بدصدا:

گر تو قرآن بدین نمط خوانی بی‌ری رونق مسلمانان

(سعدی، ۱۳۶۸: ۱۳۲)

عبید زاکانی که لطیفه‌ها و طنزهای زیبایی را گردآوری کرده است هزل را موجب رفع
ملال دانسته و جد دایمی را ملال‌آور تلقی کرده است. چنان که گفته‌اند: «الهلزُ فی الکلام
کالمِلحِ فی الطعام»، هزل در کلام همچون نمک در طعام است (عبید زاکانی، ۱۳۴۳: ۱۴).

در متون ادب فارسی حتی متون عرفانی که موضوع آنها بسیار جدی است از ملح
کلام بهره برده‌اند تاجائی که سنایی آن را این گونه توصیف کرده است:

لیک بی هزل جد ننماید بی نمک، دیگ هیچ خوش ناید
تا نگردد زمین چو ممتحنی که مزاح است ملح هر سخنی

(سنایی، ۱۳۶۸: ۲۰۲)

مولوی در پس طنز و هزل، تعلیم و پند را هدف گرفته است تا با تفکر و اندیشه به
حقیقت ملفوف آن رهنمون شود.

هزل تعلیم است آن را جد شنو تو مشو بر ظاهر هزلش گرو
هرجندی هزل است پیش هازلان هزلها جدّ است پیش عاقلان

(مثنوی، دفتر چهارم: ۴۸۹)

پوزش از پیشگاه پیامبر اعظم^(ص) عرض ارادتی است از روی تکرار حلاوت نامش، تا
که از باب «هَيَّ عَصَايَ اَتُوَكْوَا عَلَيْهَا وَ اَهْشُ بِهَا عَلٰى غَنَمِي وَ لِيْ فِيْهَا مَآرِبٌ اٰخِرِي» در
نظر آید و مشمول «زُرْ غَبًا» نگردد.

پیشینه تحقیق

بخشی از لطیفه‌ها و مزاح‌های رسول اکرم^(ص) را علامه محمدباقر مجلسی در بحارالانوار
جمع‌آوری کرده است (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱۶: ۲۹۹-۲۹۴). فیض کاشانی نیز در
محجةالبیضاء (کاشانی، ۱۳۸۳، ج ۵: ۳۳۵-۲۳۱) درباره آنها سخن گفته و برخی از
مزاح‌ها را آورده است. جلال رفیع هم در پیشگفتار کتاب طنزنویسان ایران از مشروطه تا
امروز؛ بخش نخست (نجف‌زاده‌بارفروش، ۱۳۷۶: ۱-۲۶) در مقاله «طنز در اسلام» به

طور کلی به تنگناهای طنزپردازی پرداخته و ضمن مستحدث بودن موضوع طنز به تفسیرهای جدی آیات قرآن کریم که بر اثر بی‌دقتی در ترجمه و تفسیر، طنز شده انتقاد کرده و به چند لطیفه پیامبر اکرم^(ص) نیز اشاره نموده است.

در پژوهشی که پیش رو است، از منظر متون ادب فارسی به لطیفه‌های پیامبر اکرم^(ص) نگاه شده و تقسیم‌بندی گردیده و شیوه طنزپردازی متعهدانه از آن دریافت شده است.

از آنجا که در دین اسلام عیب‌جوئی و بزرگ کردن و نمایاندن آنها مذموم است و خداوند متعال فرمود: «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لَّمَزَةٍ (سوره همزه، آیه ۱)» (وای بر هر عیب‌جوی طعنه‌زن) و همچنین فرمود «لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ (سوره حجرات، آیه ۱۱)» (نباید قومی قوم دیگر را به ریشخند بگیرد چه بسا اینان از آنان بهتر باشند). بنابراین، طنزگویی اگر زبان معیاری نداشته باشد می‌تواند بسیار لغزنده باشد. در متون فارسی تعلیمی به ویژه متون عرفانی برای آنکه طنز و مطایبه و مزاح از حد نلغزد به تاسی از شیوه لطیفه‌ها و ملاحظات‌های بیانی و شیرین سخنی رسول اکرم^(ص) ترغیب کرده‌اند (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۷۰-۲۶۵؛ سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۱۶).

رسول اکرم^(ص) که از سویی با «ما ينطق على الهوى» (سوره نجم، آیه ۳) و «لولاك لما خلقت الافلاك» (رازی، ۱۳۶۴: ۳۷؛ مولوی، ۱۳۶۹: ۲۰۳) توصیف شده است و از سوی دیگر به «إنك لعلی خلقٍ عظیم (سوره قلم، آیه ۴) ستوده شده است و پیامبر آئینی است که فرح و طمأنینه قلبی را در ذکر حق - تعالی - بیان کرده است: «ألا بذكر الله تطمئن القلوب» (سوره رعد، آیه ۲۸) و با «أرحنا يا بلال بالصلاة» (هجوی، ۱۳۵۸: ۱۷) خود را از چنبره اشتغالات روزمره می‌رهاند و اصحاب را با سرور روحانی به بالا می‌برد. اما گهگاه برای تقویت روحیه دوستان و خانواده مزاح کرده، می‌فرماید: «إني لأمزحُ و أقولُ ألاً حقاً (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۶۵) «من مزاح کنم نگویم جز حق» (سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۱۶). همچنین فرمود لا تُمارِ احاك و لا تُمازِحه، با برادر خود مستی و مزاح مکن (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۶۵). غزالی ممارت را رنجاندن، تکذیب و تجهیل برادر و دوست معنی کرده و مزاح را مطایبه دانسته است و با آنکه مطایبه موجب رفع ملال است، اما از آنجا که احتمال افراط یا مداومت بر آن است نتیجه گرفته که بازی و هزل مباح است ولی بسیار آن دل را می‌میراند و گاهی موجب کینه و رفع مهابت و وقار می‌شود (همان).

پیامبر اکرم^(ص) در این مورد فرموده است: «انَّ الرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ يُضْحِكُ بِهَا جُلْسَاءَهُ يَهْوَى بِهَا أَبْعَدَ مِنَ الثَّرِيَا؛ مردی که کلمه‌ای گوید که همنشینان خود را بدان بخنداند، به سبب آن فرو افتد دورتر از آنکه از ثریا به زمین افتد» (همان).

از این احادیث که به پیامبر اکرم^(ص) نسبت داده شده در می‌یابیم که مطایبات بسیار لغزنده است، اندک آن موجب فرح و بسیار آن و نگه نداشتن حدود مضامین آن پرتگاه است. اما شیرین سخنی‌های پیامبر اکرم^(ص) و نادره‌گوئی‌های آن وجود نازنین هم شیوه‌ای است که می‌تواند قلم طنزپردازان را از همز و لغز و لهو و لعب مصون دارد. از آنچه گذشت سه اصل در طنزهای پیروان آن حضرت قابل تقلید است: ۱. دروغ نباشد ۲. افراط نکنند و گهگاه گفته شود ۳. آبروی کسی، حتی گوینده آن، آسیب نبیند.

لطیفه‌های حکیمانه (خاص) پیامبر اکرم^(ص)

درک معانی لطیفه‌های خاص و حکیمانه بر ارباب ظاهر آسان نیست و شاید ناخوش هم باشد و در مورد عارفان موجب ظنّ و انکار نیز می‌گردد (سجادی، ۱۳۷۲: ۲۷۲). این گونه سخنان عارفان به شطحیات معروف است و معمولاً سه دسته‌اند:

۱. شطح محتوایی که سخنانی در اتحاد انسان با حق تعالی است و موجب انکار و گاهی در پایان حالت قبول پیش می‌آورد.
۲. شطح زبانی که اتحاد راه سلوک و یکی بودن ادیان را بیان می‌کند.
۳. شطح کرداری که اتحاد طبیعت و جهان را با حق تعالی بیان می‌کند و به معنی وحدت وجود است.

اما لطیفه‌های حکیمانه رسول اکرم^(ص) حلاوت خاص خود را دارد و روز بهان بقلی در کتاب شرح شطحیات خود مکرر از آنها یاد کرده است؛ مانند:

«جفّ القلم فی علم الله» (بقلی شیرازی، ۱۳۸۲: ۱۸۳ / ۱۹۰ / ۲۳۹ / ۳۸۱ / ۴۳۱) که می‌توان از آن این معنی را گرفت: قلم در دانش خداوند خشک شد و روزبهان می‌گوید یعنی چیزی به آن اضافه یا از آن کم نشد، یا کسی نمی‌تواند در علم خدا سخن بگوید یا به غور آن پناه ببرد.

«ذنوب المقربین حسنات الابرار» (همان: ۱۵۵)؛ (نیکی‌ها و خوبی‌های نیکان به منزله گناهان مقربان است).

«لو اتخذتُ خلیلاً لاتخذتُ ابابکر خلیلاً، لکن خلیلَ صاحبکم هو الله» (همان: ۴۳۴).
 (اگر می‌خواستم دوستی برگزینم ابوبکر را انتخاب می‌کردم اما دوست شما - پیامبر^(ص) - خداوند است).

«مثل امتی کمثل المطر لا یدری اوله خیر ام آخره» (همان: ۶۲).

(مثل یاران من مثل باران است که معلوم نیست که اول آن خوب است یا آخرش؟)
 «یا لیتنی کنتُ شجرة تعضد» (بقلی، ۱۳۸۲: ۴۳۵) (ای کاش درختی بودم که یاری کرده می‌شد). این حدیث در فیه ما فیه به شکل «یا لیت ربّ محمد لم یخلق محمداً» (مولوی ۱۳۶۹: ۲۰۳) (ای کاش پروردگار محمد او را نمی‌آفرید) آمده است. عین القضاة همدانی این دو حدیث را همراه این حدیث آورده است: «لیتنی کنتُ طیراً یطیر» (همدانی، ۱۳۷۳: ۱۹۴) (ای کاش پرنده‌ای بودم که پرواز می‌کرد). این آرزو، میل به بازگشت به عالم ملکوت و جوار حق تعالی را نشان می‌دهد. چنان که مولوی نیز حدیث «یا لیت رب محمد لم یخلق محمداً» را این گونه تفسیر کرده است: «چون جان محمد مجرد بود در عالم قدس و^(۱) وصل حق تعالی می‌باید، در آن دریای رحمت همچون ماهی غوطه‌ها می‌خورد هر چند در این عالم مقام پیغامبری و خلق را رهنمایی و عظمت و پادشاهی و شهرت و صحابه شد اما چون به آن عیش اول بازگردد گوید که کاشکی پیغامبر نبودی و به این عالم نیامدی» (همان: ۲۰۴-۲۰۳).

در متون فارسی اقتباس‌های گوناگون و تلمیحات بسیاری از این دست از احادیث نبوی وجود دارد که استقصا و نقل همه آنها در این مقال نمی‌گنجد، اما به برخی از آنها اشاره می‌شود.

«أبیئت عند ربی یطعمنی و یسقینی» (مولوی، ۱۳۶۹: ۲۱)، (در محضر خدا شب می‌کنم در حالی که او مرا می‌خورد و می‌آشاماند). در این حدیث پهلوی زدن به سایر پیامبران و ملائک است و حظّ معنوی از خلوت‌ها و انس با خداوند که منجر به وقت‌های خوش و ناب آن وجود نازنین می‌شده است: «لی مع الله وقتاً لا یسعی ملک مقرب و لا نبی مرسل» (رازی، ۱۳۸۳: ۱۳۵ / ۴۸۱؛ با اندکی اختلاف هجویری، ۱۳۵۸: ۹)، (مرا با خدا وقتی است که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل در آن نمی‌گنجد، یا تاب و تحمل آن را ندارد).

گر نه او در لی مع الله راز گفتمی با کریم آل یاسین در عبا کی در حصیات آمدی
 (مولوی، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۱۸۶)

«قال رسول الله^(ص) نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ» (رازی، ۱۳۸۳: ۳۹/۱۳۶، ۴۲۸؛ افلاکی، ۱۳۶۲: ۷۵۶) (ما اهل بیت ظاهراً آخر از همه انبیا آمده ولی باطناً قبل از همه آنها بوده‌ایم).

آخرین قرن‌ها پیش از قرون در حدیث است آخرون السَّابِقُونَ
(مثنوی، دفتر دوم: ۴۱۸)

پس مجو پیشی از این سرلنگ باش وقت واگشتن توپیش آهنگ باش
آخرون السَّابِقُونَ باش ای ظریف بر شجر سابق بود میوه طریف
(همان، دفتر سوم: ۶۴)

«كُنْتُ نَبِيًّا و آدم بين الماء و الطين» (رازی، ۱۳۸۳: ۱۳۷) (من پیامبر بودم در حالی که آدم هنوز بین آب و گل بود).

«كَانَ يُوسُفُ أَحْسَنَ و لِكُنِّي أَمْلَحُ» (یوسف زیبا بود، لیکن من نمکین ترم) (مجلسی، ۱۹۸۳م الف، ج ۱۶: ۴۰۸)

آن نمک کز وی محمّد املح است زان حدیث با نمک او افصح است
(مثنوی، دفتر اول: ۱۲۲)

طنزهای عام

۱. طنز موقعیتی

طنز موقعیتی بر اساس تصاویر و قرار گرفتن اشخاص و اشیا و تعامل آنها شکل می‌گیرد. گرچه جدا کردن طنزهای موقعیتی از طنزهای عبارتی به طور کامل ممکن نیست، زیرا غالباً موقعیت‌های طنزگونه با عبارت‌های طنزآمیز آمیخته یا تکمیل می‌شود. «علقمه از بوسلمه روایت کرد که پیغامبر - علیه السلام - برای حسین بن علی زبان خود از دهان بیرون کردی، و او بدان خوشدل شدی، پس عیینة بن بدر فزاری گفت که من ده فرزند دارم، هرگز کسی را از ایشان نبوسیده‌ام، پیغامبر - علیه السلام - فرمود: مَنْ لَا يَرْحَمُ، لَا يَرْحَمُ، ای هر که نبخشاید، بر وی نبخشایند» (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۶۹). شکلک درآوردن و تناقض‌نمایی در صورت آدمی، روش ساده‌ای است که برای یک نوزاد هم قابل درک و شیرین است. یعنی شکل عرفی عناصر تشکیل دهنده صورت به هم می‌خورد (موسوی، ۱۳۸۵: ۱۰).

نمونه دیگر این نوع لطیفه یا ملاحظه رفتاری این است که عایشه نقل کرده است: «عایشه گفت که پیغامبر - علیه السلام - و سوده بر من بودند. من «سبوسایی» ساختم

و پیش آوردم، و سوده را گفتم بخور، گفت من این را دوست ندارم. گفتم اگر نخوری، روی تو را از این بیالایم. گفت نخورم. من انگشت در کاسه زدم و بر روی او مالیدم، پیغامبر - علیه السلام - میان من و او بود، زانوهای خود را نشیب کرد تا او را نیز امکان معارضه باشد، او نیز انگشت در کاسه بزد و بر روی من مالید، پیغامبر - علیه السلام - می‌خندید» (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۶۸).

سهم پیامبر اکرم^(ص) در این لطیفه موقعیتی، نشیب کردن زانوهایست تا امکان موقعیت تلافی برای سوده فراهم شود. گذشته از روحیه مدارا و سعه صدر آن حضرت، و ایجاد انبساط روحی در خانواده، جانبداری از قربانی لطیفه هم نکته دیگر آن است. «آمده است که ضحاک بن سفیان کلابی به غایت زشت بود، چون در خدمت پیغامبر بیعت کرد از راه طیبیت گفت، من دو زن دارم خوب‌تر از عایشه، اگر فرمایی یکی را طلاق دهم تا در حکم تو آید، و عایشه حاضر بود و می‌شنید - و این پیش از انزول آیت حکم حجاب بود - گفت: ایشان خوب‌ترند یا تو؟ گفت: من خوب‌تر و کریم‌تر از ایشانم. پیغامبر - علیه‌السلام - از پرسیدن عایشه بخندید، زیرا که ضحاک در نهایت زشتی بود» (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۶۹).

در این لطیفه نقش ضحاک اغراق در توصیف زیبایی همسران خود است و نقش عایشه درک این اغراق و کنایه در پرسشی که تو زیباتر هستی یا همسرانت؟ و نقش پیامبر اکرم^(ص) درک کنایه عایشه است.

رسول اکرم^(ص) «وقتی زاهر بن حرام را - رض - دید که در میان بازار مدینه کالائی می‌فروخت، او را بگرفت به هر دو کف مبارک خود از پس پشت. او چون بدانست که رسول است، هر دو کف مبارک او بوسه می‌داد. رسول - علیه السلام - گفت: مَنْ يَشْتَرِي الْعَبْدَ؟ کیست که این بنده بخرد؟ او گفت: یا رسول الله مشتری من کم‌یابی. گفت یا زاهر! هیچ غم مخور که اگر در این بازار رواجی نداری، در حضرت عزت بس با رواجی. بعد از آن فرمود: لِكُلِّ أَهْلِ حَضْرَ بَادِيَةِ وَ بَادِيَةِ آلِ مُحَمَّدٍ زَاهِرِ بْنِ حَرَامٍ»، از آنکه بدوی بود و چون به نزدیک رسول - عللم - آمدی تبرکی و هدیه ای با خویش داشتی» (سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۱۶).

این لطیفه با موقعیت چشم گرفتن زاهر بن حرام به دست پیامبر شروع و با لطیفه عبارتی، چه کسی این بنده را می‌خرد که ایهام دارد به بنده خدا بودن زاهر، ادامه

می‌یابد و ضربه سوم و پایانی این لطیفه با عبارت بادیه بودن زاهر برای آل محمد^(ص)، به پایان می‌رسد. صحرا بودن و ییلاق بودن زاهر برای آل محمد^(ص) خود لطیفه دیگری است. زیرا نفرمود زاهر اهل البادیه، زاهر صحرائین است، فرمود: «بادیه آل محمد» صحرای آل محمد. ییلاق آل محمد، و به عبارت امروزه، باغ دلگشای آل محمد زاهر است.

۲. طنزهای عبارتی

۱-۲. استفاده از عناصر زبانی بلاغی در لطیفه‌های پیامبر اکرم^(ص)

ایجاز: ایجاز بیان مطلبی در حداقل کلمات است به طوری که به معنی آن لطمه نخورد. یکی از احادیث موجز که معنای بسیاری در آن نهفته است حدیث «ما ضاق مجلسٌ بمتحابین» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۵۲) (مجلسی برای دوستان تنگ نمی‌آید) است. در این حدیث به طور ایجاز همدلی دوستان و عدم تخالف و تنازع ایشان بیان شده است. از سوی دیگر کشش یاران به یکدیگر نشان داده شده است و به علت جنگ‌ها که تنگ دیدن جهان و سرزمین‌های پهناور برای دنیا طلبان ریاست جو و پادشاهان است ایهام و طعنه دارد. مولوی این مضمون را این گونه سروده است.

صد خورنده گنجد اندر گرد خوان دو ریاست جو نگنجد در جهان

(مثنوی، دفتر پنجم: ۳۵)

ایهام و کنایه: استفاده از ظرفیت‌های زبانی و گرفتن دو یا چند معنی از یک لفظ، شیوه‌ای است که ذهن مخاطب را برای درک معانی بیشتر و دور از ذهن به تکاپو می‌اندازد تا غیر از معانی ظاهری به معانی و مدلول‌های دورتر نیز دست یابد. این امر در سخنان طنزآمیز و لطیفه‌ها با ایجاد شگفتی موجب انبساط روحی و شادی می‌شود. روزی پیامبر اکرم^(ص) به معاذ گفت: «أنت صاحبُ الأذنین» (بقلی، ۱۳۸۲: ۲۶۰) البته پیامبر اکرم^(ص) تنها داشتن دو گوش ظاهری را اراده نکردند، بلکه این عبارت ایهام از این است که تو بسیار باهوشی! از همین دست کاربرد ایهام از جانب رسول اکرم^(ص) ماجرای است که مولوی در فیه ما فیه نقل کرده است: «روزی پیامبر اکرم^(ص) مشغول گفتن اسرار بودند و منافقین به ایشان نزدیک شدند، پیامبر اکرم^(ص) فرمودند «خَمَرُوا أَيْنَتَكُمْ» (مولوی، ۱۳۶۹: ۷۰) یعنی سخن کوتاه کنید و اسرار از نامحرمان بپوشانید. در این عبارت «آینتکم» ایهام از دهان و زبان است. چنان که مولوی گفته است: «ایشان در شرح اسرار بودند و مدح مصطفی (صلی‌الله علیه و سلم) می‌کردند پیامبر به رمز به

صحابه فرمود... که از اغیار حکمت را نهان دارید و دهان و زبان را پیش اغیار بسته دارید که ایشان موشان‌اند لایق این حکمت و نعمت نیستند» (همان: ۷۱-۷۰).

یکی دیگر از لطیفه‌های زبانی رسول اکرم^(ص) را غزالی این گونه آورده است: «ابوطلحه پسری داشت که او را ابوعمیر گفتندی و پیغامبر [نزد ایشان] آمدی و گفتی: ابا عمیر ما فعل النغیر؟ ای گنجشک بچه را چه کردی؟ کجا شد؟ و آن گنجشک بچه‌ای بود که با آن بازی کردی» (غزالی ۱۳۵۱: ۲۶۸).

لطیفه این سخن در ایهام نغیر به معنی گنجشک، و نام بچه‌ای است که ابا عمیر با او بازی می‌کرده است. همچنین این عبارت با عمیر و نغیر آهنگین شده و جناس ناقص است. جناس: یکی دیگر از موارد طنزهای بلاغی کاربرد جناس است و آن کاربرد کلمات هم جنس است که ایجاد ایهام کند.

از نمونه‌های لطیفه‌های بلاغی پیامبر اکرم^(ص) که گذشته از کاربرد جناس، موجز نیز هست این است که روزی پیامبر اکرم^(ص) به ابوهریره گفت: «یا باهر!» (ای درخشان) (بقلی، ۱۳۸۲: ۲۶۰). عبارت «باهر» (درخشان) با «با هریره» که مخفف «اباهریره» (صاحب گربه‌ها) است جناس دارد.

یکی دیگر از شوخی‌های زبانی آن حضرت که می‌تواند از شوخی‌های موقعیتی نیز به شمار آید، این است که روزی پیامبر اکرم^(ص) به امام حسن^(ع) که کودک بود فرمود: «یا صغیر! ما فعل البعیر» (بقلی، ۱۳۸۲: ۲۶۰). گذشته از جناس ناقص بین صغیر و بعیر، تقلید از شتر را که با تغییر جوارح از وضع عادی است، می‌توان لطیفه موقعیتی به شمار آورد.

۲-۲. جمع نقیضین

عنصر اصلی بعضی از لطیفه‌ها جمع نقیضین، بزرگ نمایی و خردنمایی است. یعنی خلاقیت در به کارگیری شخصیت‌های مقابل است.

در بعضی از مزاح‌های پیامبر اکرم^(ص) این نوع خلاقیت به چشم می‌خورد. یکی از خلاقیت‌های زبانی پیامبر اکرم^(ص) که به لطیفه شیرینی تبدیل شده ماجرای از پیامبر اکرم^(ص) است که غزالی آن را چنین آورده است:

«روزی یکی را از امهات المؤمنین، جامه‌ای واسع داد و گفت: اِلْبَسِيهِ و اِحْمَدِي و جَرِّي مِنْهُ ذِيلاً كَذِيْلِ الْعُرْسِ؛ ای، این را درپوش، شکرگوی و عروس‌وار دامن در پای کش» (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۷۵).

در اینجا لباس نامتناسب و بی‌قواره، با ملاحظت زبانی به لباس آراسته و بلند عروس تشبیه شده است. جایگزین کردن احساس ناخوشایندی که از پوشیدن لباس بزرگ و نامتناسب به آدمی دست می‌دهد به جای احساس خوشایندی که از پوشیدن لباس عروس به نوعروسان دست می‌دهد ایجاد شگفتی می‌کند و شگفتی حاصل از این اغراق و تضاد موجب فرح می‌شود.

مفاهیم متناقض^۱: ایجاد ارتباط بین مفاهیمی که با هم در یک محور قابل جمع نیستند، کاربرد مفاهیم متناقض است. کشف رابطه غیر زبانی، بین متناقضات در جمله یا موقعیت، در نوع (ژانر) ادبی طنز جای دارد.

رسول اکرم^(ص) با خلاقیت ویژه‌ای از مفاهیم متناقض ملاحظت‌های زبانی می‌آفریند مانند: «اللّهم أعزّ الاسلامَ بعمراً و بابی جهل» (رازی، ۱۳۸۳: ۴۱۸) (خدا اسلام را با عمر و ابی جهل عزّت دهد). تناقض این جمله، در جمع ابی جهل با عمر در یک محور است زیرا در این جمله پس از نام عمر به طور طبیعی انسان منتظر نام یکی دیگر از صحابه است، اما نام دشمن اسلام را می‌آورد. شگفتی حاصل از این تناقض موجب انبساط روحی می‌شود. زیرا شمشیر عمر، با جهل ابی جهل به یک اندازه برای اسلام مفید است یعنی دشمن نادان کاری از پیش نمی‌برد و هرگاه بخواهد ضرر رساند، سود می‌رساند و به عکس.

نمونه دیگر این شیوه، کاربرد «عصاة با رحمة» در این حدیث است:

«لولا العصاة لضاع رحمة الله» (میهنی ۱۳۷۱: ۳۰۳) (اگر عاصیان نباشند رحمت خدا ضایع می‌شود یعنی مصداق پیدا نمی‌کند). به محض شنیدن این حدیث، واژه عصاة و رحمت خدا غیرقابل جمع می‌نماید ولی با کشف رابطه منطقی بین آنها، لطیفه آن آشکار می‌شود.

فریدالدین عطار به این حدیث این گونه اشاره کرده است:

گر همه کس جز نمازی نیستی حکمتش را عشقبازی نیستی

(عطار، ۱۳۸۳: ۳۱۶)

مانند آن است این حدیث شریف: «إن اکثر اهل الجنة البُله» (غزالی، ۱۳۵۱، ج ۳: ۴۸؛

افلاکی، ۱۳۶۲: ۳۹۶) (بیشتر اهل بهشت ابلهان هستند). جنّة و بله در ابتدا متناقض

1. Paradoxical concepts.

می‌نماید اما در این طعنه‌ای است به اهل چون و چرا در مسائل شرعی که به سختی تسلیم امر خدا می‌شوند، در حالی که افراد ساده‌اندیش به سادگی و بدون مقاومت فرمانبردارند، بنابر این وارد بهشت می‌شوند. مولوی علت بهشتی بودن ابلهان را عجز از حیله‌ها و تزویرها دانسته است.

گفت پیغمبر که هستند از فنون اهل جنت در خصومت‌ها زبون

(مثنوی، دفتر سوم: ۲۶۲)

این حدیث نیز از همین دست است: «لولا الحمقى لخرت الدنيا» (فروزانفر، ۱۳۶۱: ۱۱۳) (اگر نادان‌ها نبودند دنیا خراب می‌ماند)، در ظاهر وجود احمق‌ها و عمران دنیا متناقض می‌نماید. ولی نکته ظریف و ملیح آن نکوهش عمران دنیا است که در گرو مهر احمقان به دنیا است. مولوی این حدیث را این گونه آورده است:

لیک حق بهر ثبات این جهان مهرشان بنهاد بر چشم و دهان

(مثنوی، دفتر چهارم: ۳۱۸)

همچنین پیامبر اکرم (ص) فرمود: «من جعل قاضياً فقد ذبح بغير سكين» - هر که را قاضی گردانیدند بی‌کاردش کشتند (عطار ۱۳۶۴: ۲۴۲).

تناقض این سخن در این است که کسی که خود دیگران را به تیغ یا غیر آن مجازات می‌کند به همین دلیل به طور غیرمرئی محکوم شده از میان برداشته می‌شود (زیرا دشمنان بسیار پیدا می‌کند و چه بسا از نوع قدرتمندان آن). مفاهیم متناقض این طنز «قاضی»، «ذبح» و دلالت‌های غیرزبانی است که باید بواسطه مخاطب تحلیل و نتیجه‌گیری شود که حاکم محکوم و مذبح می‌شود به جرم عدالت و به جرم بی‌جرمی! این طنز اجتماعی، به بی‌عدالتی و موانع عدالت از جانب حکام جور طعنه می‌زند.

به کارگیری شخصیت‌های مقابل! یکی دیگر از لطیفه‌های شیرین در احادیث، حدیث «عجب ربنا من قوم یقادون الی الجنة فی السلاسل» (مولوی، ۱۳۶۹: ۱۱۶) است که به این شکل به متون فارسی ملاحظه بخشیده است.

زان همی خندم که از زنجیر و غل	می کشمتان سوی سروستان گل
ای عجب کز آتش بی زینهار	بسته می آریمتان تا سبزه زار
از سوی دوزخ به زنجیر گران	می کشمتان تا بهشت جاودان

(مثنوی، دفتر سوم: ۲۶۲)

جوهر لطیفه این حدیث در وجود شخصیت رحمة للعالمین بودن پیامبر اکرم^(ص) است و طرف مقابل گناهکاران و منحرفانی که رسول اکرم^(ص) آنها را با زنجیر به بهشت می‌کشانند، بدون آنکه این تناقض یا تضاد قربانی داشته باشد. در این طنز کنش شخصیت پیامبر اکرم^(ص) که رحمت برای عالمیان است بهتر شناخته می‌شود که حتی گناهکاران را به هر قسمی می‌خواهد به سعادت ابدی رهنمون شود. تصویر کشیدن آدم‌های بد به بهشت آن هم بدون رضایت آنها شیرین است.

ایجاد شگفتی^(۳): ایجاد شگفتی در مخاطب از عناصر محوری طنز به شمار می‌رود. در این شیوه مخاطب با سخن یا رفتار ابتکاری کسی شگفت‌زده می‌شود. شگفت‌زدگی کلامی بیشتر با بدیهه‌گویی دو جزئی همراه است و نقش بیشتر در این نوع لطیفه بر دوش جمله پایانی است.

پیامبر اکرم^(ص) نیز گاهی با لطیفه‌هایی موجب شگفتی و سپس انبساط روحی دوستان را فراهم کرده است. مانند آنکه نقل کرده‌اند:

«زنی که وی را أمّ ایمن گفتندی به خدمت پیغامبر آمد و گفت: شوی من تو را می‌خواند. گفت: من هو؟ اَهُوَ الَّذِي بَعَيْنِه بِيَاضٌ؟ ای - این کیست؟ آیا او آن است که در چشم او سفیدی است؟ گفت: به خدای که در چشم او سفیدی نیست. گفت: بَلَى إِنَّ بَعَيْنِه بِيَاضًا. گفت: لا والله، فرمود: مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَبَعَيْنِه بِيَاضٌ؛ ای، هیچ کس نیست که در چشم او سفیدی است» (غزالی، ۱۳۵۱، ج ۳: ۲۵۷). یعنی همه در چشم سفیدی دارند که مردمک چشم بر روی آن است.

در این لطیفه پیامبر اکرم^(ص) ضربه اول را می‌زند: آیا او کسی است که در چشمانش سفیدی دارد؟ با انکار زن، ضربه پایانی را هم می‌زند، هیچ کس نیست که در چشمش سفیدی نداشته باشد.

«زالی به خدمت پیغامبر آمد و پیغامبر - علیه السلام - گفت: لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَجُوزٌ. ای هیچ زالی در بهشت نرود، او بگریست، پیغامبر گفت: إِنَّكَ لَسْتَ يَوْمَئِذٍ بِعَجُوزٍ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: أَنَا أَنشَأْنَاهُنَّ أَنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا عُرْبًا أَتْرَابًا^(۳)؛ ای تو آن روز زال نخواهی بود، حق تعالی فرموده است که ما ایشان را بیافریدیم و دوشیزه گردانیدیم» (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۶۷) در جمله اول پیر زنان از رفتن به بهشت مأیوس می‌شوند، در جمله دوم اصل پیری برای بهشتیان حذف می‌شود. مخاطب از این غافل‌گیری شگفت‌زده و

شادمان می‌شود. نمونه دیگر این نوع لطیفه ماجرای صُهییب است.

«صُهییب درد چشم داشت و خرما می‌خورد. پیغامبر - علیه السلام - گفت أَتَأْكُلُ التَّمْرَ وَ أَنْتَ رَمْدٌ؟ ای، با درد چشم خرما می‌خوری؟ گفت: به نیمه دیگر می‌خورم پیغامبر - علیه السلام - بخندید چنان که دندان خرد دیده شد» (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۶۹؛ سهروردی، ۱۳۶۴: ۱۱۶). در این لطیفه صهییب از شنیدن سخنی غیرمنتظره شگفت زده می‌شود و انبساط روحی پیدا می‌کند؛ به تعبیر اهل فن رو دست می‌خورد، اما صُهییب هم‌گویی انسان تیزذهنی است و لطف سخن را دریافته پاسخ می‌دهد که با نیمه سالم می‌خورم. وی با این پاسخ ضربه پایانی لطیفه را می‌زند.

ایجاد شگفتی رفتاری: «عایشه گفت: در خدمت پیغامبر به غزو بدر رفتیم، پس مرا گفت بیا تا بدویم. من پیراهن به خود محکم کردم. پس خطی بکشیدم و بر آن ایستادیم. پس بدویدیم. پیغامبر - علیه السلام - سابق شد و گفت این بدل آن است که تو در ذوالمجاز سابق شده بودی؛ و آن چنان بود که پدرم به دست من چیزی فرستاده بود و من اندک سن بودم. پیغامبر^(ص) گفت: مرا ده. من ابا کردم و بدویدم. او در عقب من بدوید و مرا در نیافت، و من سابق شدم و چون به مرور ایام در من ضخامت حاصل آمد با من مسابقت فرمود و او سابق شد و گفت: این سبقت در معارضه آن سبقت است» (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۶۸). لطیفه این ماجرا، مسابقه با عایشه است که با هرکس دیگر مسابقه داده می‌شد از لطیفه تهی بود. در این مسابقه پیامبر اکرم^(ص) با حرکت نامنتظره مسابقه، و جلو زدن از عایشه، بافت لطیفه را برجسته می‌نماید و با سخنی شیرین چابکی عایشه در کودکی را تلافی می‌کند، و پیری یا چاقی او را به رخ او می‌کشد. اما با حلاوتی که موجب اندوه عایشه هم نمی‌شود.

«زنی دیگر به خدمت پیغامبر - علیه السلام - آمد و اشتری برای سواری خواست فرمود: نَحْمَلِكِ عَلٰی ابْنِ الْبَعِیْرِ، ای اشتر بچه‌ای برای سواری به تو دهیم. گفت: چه کنم آن را که مرا بر نمی‌تواند داشت؟ فرمود - علیه السلام - : هَلْ مِنْ بَعِیْرِ اِلَّا وَ هُوَ ابْنُ بَعِیْرِ؟ و آن بر سبیل مزاح گفت» (غزالی، ۱۳۵۱: ۲۶۸). این لطیفه ایجاد شگفتی در کلام است. در جمله اول پیامبر اکرم^(ص) به زن می‌فرماید ترا به شتر بچه‌ای سوار می‌کنم، با اعتراض زن ضربه نهایی لطیفه را وارد می‌کند: آیا همه شترها بچه شتر نیستند؟

۳-۲. طنز تعلیمی

نمونه لطیفه‌های تعلیمی پیامبر اکرم (ص) ماجرای خوات بن جُبیر است که غزالی در *احیاء علوم‌الدین* نقل کرده است.

«خوات بن جُبیر به زنان میلی داشتی، در راه مکه با زنی از بنی کعب نشسته بود، پیغامبر - علیه السلام - وی را بدید. گفت: ما لک مَعَ النَّسْوَه؟ ای با زنان چکار داری؟ گفت: اشتری بس سرکش دارم برای وی رَسَنی می‌تابند، پیغامبر - علیه السلام - از آنجا بگذشت، و پس از آن خوات را دید، گفت: أما تَرَکَ ذَلِکَ الْجَمَلُ الشَّرَادَ بَعْدُ؟ ای، آن اشتر رمنده هنوز سرکشی نگذاشته است! خوات گفت: من خاموش بودم و شرم داشتم و بعد از آن از وی تفرّر نمودم هرگاه که وی را دیدم از شرم، تا آنگاه که به مدینه آمدم، و یک روز در مسجد نماز می‌گزاردم، پیغامبر بیامد و پهلوی من بنشست، و من نماز را دراز کشیدم، گفت: دراز مکش که من منتظر توام. چون فارغ شدم گفت: أما تَرَکَ ذَلِکَ الْجَمَلُ الشَّرَادَ بَعْدُ؟ ای، آن اشتر رمنده هنوز سرکشی نگذاشته؟ من خاموش بودم و شرم‌منده شدم، پس او برخاست و من از او احتراز کردم تا روزی که من رسید بر دراز گوشی نشسته، و هر دو پای به یک جانب گذاشته، گفت: أما تَرَکَ ذَلِکَ الْجَمَلُ الشَّرَادَ بَعْدُ؟ ای، هنوز سرکشی نگذاشته است آن اشتر؟ گفتم: بدان خدایی که تو را به حق بعث فرموده است، از آنگاه باز که مسلمان شده‌ام سرکشی نکرده است. گفت اللهُ اکبر، اللهُ اکبر، اللهم اهد اباعبدالله. پس به برکت دعای پیغامبر، حق تعالی وی را راه نمود و مسلمانی نیک شد» (همان: ۲۷۰-۲۶۹).

در این لطیفه پیامبر اکرم (ص) با ایهام شتر از نفس، آن قدر پند و تعلیم را با لطف و طنز تعقیب می‌کند تا خوات موفق به رام کردن شتر سرکش نفس می‌شود. نمونه دیگر این گونه لطیفه‌ها، عذرخواهی لطف‌آمیز پیامبر اکرم (ص) از ملاقات‌های هر روزه ابوهریره و احیاناً نقل حدیث‌های بسیار او و تعلیم ادب اجتماعی است که هر روز وقت دیگران را نباید گرفت. بنابراین، فرمود: «یا ابا هریره زُرْ غِبّاً تَزِدْ حُبّاً» (یا اباهریره یک روز در میان دیدار کن تا محبت افزایش یابد).

نیست زُرْ غِبّاً طریق عاشقان	سخت مستسقی است جان عاشقان
نیست زُرْ غِبّاً طریق ماهیان	زانکه بی دریا ندارند انس جان

(مثنوی، دفتر ششم: ۴۲۴)

یکی دیگر از لطیفه‌های تربیتی پیامبر اکرم (ص) توصیه آن حضرت به دین‌پیرزنان

است و داستان چنین است که پیامبر اکرم^(ص) از زن نخ ریزی پرسید چگونه به خدا رسیدی پیرزن؟ او اشاره به دوک نخ ریزی خود کرد گفت همان گونه که این دوک را کسی می‌چرخاند این چرخ فلک را نیز کسی می‌چرخاند و پیامبر اکرم^(ص) فرمود «علیکم بدین العجائز» (بقلی، ۱۳۸۲: ۲۲۸؛ غزالی، ۱۳۷۰: ۲۵۴) (بر شماسست که بر دین پیرزنان باشید) یعنی مانند پیرزنان نخ ریس اصول دین و توحید شما استدلال داشته باشد. هر چند خود داستان لطیفه نیست، توصیه به دین پیر زنان به جای توصیه به دین دانشمندان و حکما و عارفان نوعی تصویر هنری است که از اجتماع نقیضین ایجاد شده و از خلاقیت ذهنی آن حضرت منبعت می‌شود. این لطیفه در عین حال ایجاز نیز دارد، یعنی در یک شبه جمله «علیکم بدین العجائز» معنی فراوانی از مباحث کلامی نهفته است که خلاصه آن استدلالی بودن اصول دین است.

نمونه دیگر لطیفه تعلیمی پیامبر اکرم^(ص) این سخن شیرین یا گلایه لطف‌آمیز است. پس از نزول آیه برائت ساحت عایشه از اِفک، و سپاس عایشه از خداوند، بدون سپاسگزاری از پیامبر اکرم^(ص) است. (که آیه از فرط ناراحتی رسول اکرم - ص - نازل شد)، آن حضرت فرمود: «جعلت الحمدَ لِأَهله یا عایشه» (بقلی، ۱۳۸۲: ۲۳۳) (یا عایشه حمد را برای اهلش قرار دادی). یعنی هر چند حمد مخصوص خداوند است، تو از پیامبر تشکر نکردی! در واقع کنایه به مصداق لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق، است! روزی عایشه خشمگین شد، پیامبر اکرم^(ص) گفت: «ما لک یا عایشه؟ جاء شیطانک؟ ای چه افتاده تو را عایشه؟ دیو تو بیامده است؟» (غزالی، ۱۳۵۱؛ ج ۳: ۳۵۳). در این طنز تعلیمی پیامبر اکرم^(ص) خشم را به دیو و خشمگین را همراه و مصاحب دیو نامیده تا از خطرات خشم و زشتی آن انتباه دهد و به آرامش و سکون دعوت کند.

نتیجه‌گیری

پیامبر اکرم^(ص) گرچه غالباً متبسم بوده ولی به ندرت لطیفه گفته و مزاح کرده است و بیشتر این گونه سخن‌ها شامل دوستان و خانواده است. لطیفه‌های پیامبر اکرم^(ص) آموزنده و اخلاقی هستند و این لطیفه‌ها از دایره واقعیت بیرون نرفته است.

بیشترین عنصر لطیفه نبوی، بلاغت‌های زبانی و بازی‌های زبانی بوده است. هدف مزاح‌های آن حضرت ترویج، ترویج و تعلیم اخلاق نیک بوده است.

پی‌نوشت

۱. «و» در متن «به» صحیح به نظر می‌رسد.
۲. ایجاد شگفتی گاهی مترادف با Surprising به کار می‌رود، اما به علت مترادف بودن آن با واژه‌های دیگر، برای حفظ ادب شرعی از به کار بردن آن خودداری شد.
۳. سوره واقعه، آیه ۳۷

منابع

- قرآن کریم (۱۳۷۶) با ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، جامی و نیلوفر.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۲) مناقب العارفین، به کوشش تحسین یازجی، تهران، دنیای کتاب.
- بقلی شیرازی، روزبهان (۱۳۸۲) شرح شطحیات، هانری کربن، محمد علی امیر معزی، تهران، طهوری.
- پلارد، آرتور (۱۳۸۳) طنز، ترجمه سعید سعیدپور، چاپ سوم، تهران، نشر مرکز.
- حلبی، علی اصغر (۱۳۶۵) مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، چاپ دوم، تهران، پیک ترجمه و نشر.
- رازی، نجم‌الدین (۱۳۸۳) مرصاد العباد من المبدء الی المعاد، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، علمی و فرهنگی.
- زاکانی، عبید (۱۳۴۳) کلیات عبید زاکانی، شرح و تفسیر پرویز اتابکی، تهران، زوآر.
- سجادی، سیدضیاء‌الدین (۱۳۷۲) مقدمه‌ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران، سمت.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۱) گلستان، تصحیح مقدمه و تعلیقات غلامحسین یوسفی، تهران، خوارزمی.
- سنایی، مجدودبن آدم (۱۳۶۸) مثنوی‌های حکیم سنایی، کارنامه بلخ، تصحیح سید محمد تقی مدرس رضوی، چاپ اول، تهران، دانشگاه تهران.
- سهروردی، شیخ شهاب‌الدین (۱۳۶۴) عوارف‌المعارف، ترجمه ابومنصور عبدالؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، تهران، علمی و فرهنگی.
- عطار، فریدالدین (۱۳۵۵) تذکره الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، چاپ دوم، تهران، زوآر.
- عطار، فریدالدین (۱۳۸۳) منطق الطیر، تصحیح و تحشیه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.
- غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۵۱) احیاء علوم‌الدین، ربع مهلکات ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی.
- غزالی، احمد (۱۳۷۰) مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، به اهتمام احمد مجاهد، تهران، دانشگاه تهران.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (۱۳۶۱) احادیث مثنوی، چاپ سوم، تهران، امیرکبیر.
- فیض کاشانی، مولا محسن (۱۳۸۳ هـ) المحجج البیضاء فی تهذیب الاحیاء، چاپ دوم، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ هـ - ۱۹۸۳ م الف) بحارالانوار، بیروت، دار‌احیاء التراث العربی.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ هـ - ۱۹۸۳ م ب) بحارالانوار، چاپ دوم، بیروت، الوفا.

- موسوی، سید عبد الجواد (۱۳۸۴) کتاب طنز ۱، تهران، سوره.
- موسوی، سید عبد الجواد (۱۳۸۵) کتاب طنز ۳، تهران، سوره.
- مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد (۱۳۶۳) مثنوی، تصحیح ا. نیکلسون، به اهتمام نصراله پورجوادی، چاپ اول، تهران، امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد (۱۳۶۹) فیه ما فیه، با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد (۱۳۸۵) کلیات شمس تبریزی با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران، برگ نگار و نشر افکار.
- میهنی، محمدبن منور (۱۳۷۱) اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید، با مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، تهران، آگاه.
- نجف‌زاده بارفروش، محمدباقر (۱۳۷۸) طنزنویسان ایران از مشروطه تا امروز، تهران، خانواده.
- هجویری غزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی (۱۳۵۸) کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، با مقدمه قاسم انصاری، تهران، طهوری.
- همدانی، عین‌القضاه (۱۳۷۳) تمهیدات با مقدمه و تصحیح و تحشیه و تعلیق عقیف عسیران، تهران، منوچهری.

